گفت‌وگوی «جوان» با برادر شهید رضا میرزایی از شهدای فاطمیون

می‌گفت با این وضع سوریه نمی‌توانم به زندگی خودم فکر کنم

■ شکوفه زمانی

قطعاً بارها از مجاهدت‌های لشکر فاطمیون شنیده‌اید. شمار زیادی از آنها جوانان غیر نظامی هستند که نه از سر اجبار بلکه به خاطر اعتقاداتشان رخت نظامی بر تن می‌کنند و وارد جنگی تمام‌عیار می‌شوند. شهید رضا میرزایی با آنکه فرزند بزرگ خانواده و نان‌آور هفت سر عایله در افغانستان بود، اما اسلحه بر دست گرفت تا مبادا تاریخ غمبار عاشورا بار دیگر تکرار شود. گفت‌وگوی ما با حسین میرزایی برادر شهید رضا میرزایی را پیش رو دارید.

آقا رضا برادر بزرگ‌تر شما بود؟

بله؛ رضا ۲۳ ساله و بچه ارشد خانواده بود. ما سه خواهر و چهار برادر هستیم که از خانواده ما حسین زودتر از همه و در سن ۱۶ سالگی برای کار به ایران آمد. حدود هفت سالی می‌شد که زندگی در ایران را انتخاب کرده بود. من هم که پسر دوم خانواده هستم در افغانستان ازدواج کردم و از سال ۱۳۹۵ همراه همسرم مقیم ایران شده‌ایم. بقیه خانواده ما هنوز در افغانستان زندگی می‌کنند.

شهید هم مثل شما متأهل بود؟

نه؛ حسین با آنکه سنش از من بیشتر بود ولی هنوز ازدواج نکرده بودند.

پس برادرتان تنهایی در ایران چه کار می‌کردند؟

متأسفانه ما پدرمان را از دست داده بودیم نداشتیم. برای همین برادرم برای کار و کمک خرج خانواده به ایران آمده بود و تنهایی در شهر کرج کار بنایی می‌کرد تا خرج ما را دربیاورد. حسین اخلاق خوبی داشت و بسیار مذهبی و عاشق اهل بیت(ع) بود. من همیشه به او می‌گفتم تو که داری کار می‌کنی و زحمتکش هم هستی همسری هم برای خودت اختیار کن. می‌گفت زن و بچه‌های سوری را که می‌بینم اینطور از آوارگی زجر می‌کشند نمی‌توانم به ازدواج خودم فکر کنم. در رفاقت و برادری هرچه با هم داشتیم در طبق اخلاص گذاشته بودیم. من و تویی در کار نبود. فکر می‌کنم همچون برادری در دنیا کم پیدا می‌شود که اینطور صادقانه با برادرش رفتار کند. هرچه داشتیم از یکدیگر جدا نبود و با هم بهره می‌بردیم.

چطور شد تصمیم گرفت رزمنده مدافع حرم بشود؟

قبل از آنکه من و همسرم به ایران بیاییم برادرم حسین یک بار به سوریه اعزام شده بود. البته ما از این مسئله بی‌خبر بودیم و فکر می‌کردیم که او در ایران مشغول کار است. وقتی برادرم از سوریه به خانه ما آمدند حدود یک ماهی ماندند و با توجه به اوضاع سوریه گفتند دوست دارم برای بار دوم باز به آنجا اعزام شوم. نتوانستیم در مقابل حرفش مخالفتی کنیم. فقط موقع خداحافظی از یکدیگر که نیم ساعت به پروازش مانده بود با ما تماس گرفت و گفت برادر من دارم می‌روم.

در مدتی که شهید در سوریه بود با هم ارتباط داشتید؟

بله چندین مرتبه با من تماس گرفت و حتی به طور شفاهی وصیت کرد که در جنگ هیچ چیز مشخص نیست، شما هر لحظه آمادگی تحویل گرفتن پیکر من را داشته باشید. حتی خود شهید به من گفته بود با مبلغی که کنار گذاشتم پیکرم را در امامزاده بی‌بی هاجر در حسن‌آباد قم خاکسپاری کنید که اجرا نشد.

چه مدت در جبهه مقاومت بودند؟

حدود دو ماهی از اعزام دومش در جبهه سوریه می‌گذشت که یک روز حسین در خرداد ۱۳۹۶ تماس گرفت و گفت منطقه‌ای که هستیم را شیمیایی زده‌اند. اگر اتفاقی افتاد و من شهید شدم پیگیر جنازه‌ام باش.

بر اثر عوارض شیمیایی به شهادت رسید؟

راستش من نتوانستم از نحوه شهادتش اطلاعاتی بگیرم. ولی وقتی پیکرش را تحویل گرفتم دیدم که گلوله کلاشینکف به ناحیه ران و پشت شانه‌اش اصابت کرده و بر اثر همین جراحت به شهادت رسیده است. قبل از شنیدن خبر شهادتش در عالم خواب دیدم که برادرم گل سرخی با همان لباس‌های نظامی بر تن دارد و دارد برای خودش می‌گردد. بعد خبر شهادتش را به من دادند. تمام کار دفن پیکر حسین را خودم به تنهایی انجام دادم. برادرم ۲۳ ماه خرداد ۱۳۹۶ در حلب سوریه به شهادت رسید. من در دامداری روستای طاهرآباد بومهن کار می‌کنم و همان جا هم محل زندگی‌ام است. ماه رمضان سال ۱۳۹۶ همرزمانش با گوشی‌ام که در دست همسرم بود تماس گرفته بودند و گفته بودند که حسین مجروح شده است، زودتر برادرش پیگیری کند. وقتی که خودم دوباره تماس گرفتم متوجه شدم که حسین شهید شده است. ولی پیکرش ماه بعد در ۱۶ تیرماه به ایران برگشت. متأسفانه هیچ وقت مسئولان به ما پاسخگو نبودند که علت تأخیر آمدن پیکر برادرم به خاطر چه بود.

> قبل از شنیدن خبر شهادتش در عالم خواب دیدم که برادرم گل سرخی با همان لباس‌های نظامی بر تن دارد و دارد برای خودش می‌گردد. بعد خبر شهادتش را به من دادند. تمام کار دفن پیکر حسین را خودم به تنهایی انجام دادم

سایر اعضای خانواده‌تان مثل مادر شهید توانستند به تشییع پیکرش بیایند؟

با آنکه بارها و بارها به دفتر فاطمیون و خود سپاه گفتیم ولی متأسفانه مادر شهید نتوانست برای آخرین بار بیاید و چهره فرزندش را ببیند. حتی تا الان هم با توجه به اینکه بسیار پیگیر قضیه هستم هنوز نتوانسته‌ام اجازه بگیرم که بتوانم خانواده شهید را برای زیارت قبر عزیزشان از افغانستان به ایران بیاورم. مسئولان یک جواب درست به من نداده‌اند؛ آنها می‌گویند برو از طریق بنیاد شهید مشهد اقدام کن و خود استان رضوی هم ما را به بنیاد شهید ری پاس می‌دهد. بنده با هزینه خودم پیکر برادرم را در شهرستان رباط کریم در قطعه شهدای امامزاده عین و غین به خاک سپردم. حتی برای هزینه مراسمش از طرف بنیاد کمکی به من نشد. فقط هزینه قبر را بنیاد تقبل کرد.

مادرتان پیکر فرزندش را هم ندیده است. او الان چه حس و حالی دارد؟

هرچه بگویم از دل مادر کم است. دلی پر از غم و اندوه و بی‌قراری و فراق از دوری زیارت قبر پسرش! دائم از اینکه نتوانسته قبر پسرش را ببیند از من گلایه دارد و آرزویش این است که برای یک بار هم که شده بیاید ایران و قبر پسرش را زیارت کند. حتی در تشییع جنازه داداش گفتند عکس می‌گیریم ولی هنوز عکسی به من نداده‌اند که من برای تسکین دل مادر شهید به کابل بفرستم.

فکر می‌کنید داداش حسین چه کاری کرده بود که شهادت نصیبش شده است؟

پدر ما از قبل در افغانستان شهید شده بود ولی داداش حسین آنقدر مهربان بود و فهم و درک بالایی نسبت به مشکلات خانواده داشت که با همان سن کم به ایران آمد تا بتواند خانواده‌اش را در افغانستان مورد حمایت قرار دهد و به تنهایی خرج ادامه زندگی خانواده‌اش را ماهانه بپردازد و مادر خود را شاد کند. من که همسر داشتم و نمی‌توانستم خرج اضافه در بیاورم و در زندگی خود مانده بودم و واقعاً نمی‌توانستم به خانواده خود کمکی داشته باشم.

یادم می‌آید در دوران بچگی که در افغانستان زندگی می‌کردیم چون ما شیعه بودیم مادرم همه جور نذری از «حلوای سرخ» گرفته تا «دیگ پلو» می‌پخت و به مردم می‌داد و ما نزدیک خانه خودمان باغی داشتیم که وقتی با داداش برای آبیاری می‌رفتیم من می‌دیدم داداش ۲۰ دقیقه تا قبل از طلوع صبح قرآن خود را باز می‌کند و قرائت می‌کند.

چه گلایه‌ای از مسئولان دارید؟

با آنکه داداش حسین سرپرستی خانواده‌اش را در افغانستان به عهده داشت خیلی پیگیر شدیم که هرچه زودتر اقدام کنند تا خانواده‌ام اینجا بیایند و مقیم ایران شوند. آنها که جز من و داداش حسین کسی را ندارند. از طرف بنیاد قول داده‌اند و گفته‌اند شماره پاسپورت و گذرنامه را بفرستید اقدام می‌کنیم که از طریق ویزای مجانی آنها بتوانند به ایران بیایند ولی تا الان با گذشت پنج ماه از شهادت برادرم کاری انجام نشده است. از موقعی که برادرم شهید شده است در حدود چند میلیونی از دوستان قرض گرفته‌ام و برای خرجی به کابل برای خانواده فرستاده‌ام دیگر چه کار کنم؟ برادران دیگرم کم و سن سال هستند و نمی‌توانند بروند سر کار که کمک خرجی برای خانواده باشند. با آنکه داداش حسین بیمه بود ولی حتی حق و حقوق شهید هنوز مشخص نشده است. من چندین مرتبه به دفتر لشکر فاطمیون ری مراجعه کرده‌ام و به نتیجه نرسیده‌ام. من یک کارگر ساده هستم و نمی‌توانم مرتب از زیر کار در بروم و از بومهن بیایم ری و به دنبال این قضیه باشم.

مظلومیت بی‌پایان خانواده شهدای فاطمیون

■ ع.م

بارها و بارها مظلومیت شهدای مدافع حرم فاطمیون به مردم و مسئولان گوشزد شده است. رزمندگان مخلصی که همگی دو غربت را در زندگی‌شان تجربه می‌کنند. بار اولی که از کشور آبا و اجدادی‌شان مهاجرت می‌کنند تا از جنگ بی‌پایان درون کشورشان رهایی یابند و بار دوم که برای جهاد با تروریست‌های تکفیری به شام غریب می‌روند و همان جا نیز به شهادت می‌رسند.

یک بار برای مراسم وداع شهدای فاطمیون به بهشت معصومه(س) قم رفته بودم. اینها اگر خانواده‌ای برای تشییع نداشته باشند (که بسیار پیش می‌آید خانواده شهید در افغانستان باشند) هیچ کسی بر پیکرشان حاضر نمی‌شود و در نهایت غربت تشییع و به خاک سپرده می‌شوند. حتی با وجود اینکه سال‌ها از مسئله جبهه مقاومت اسلامی می‌گذرد و بسیاری از مردم سعی در ابراز همدردی با بازماندگان شهدای مدافع حرم دارند، ولی در نهایت آنچه باقی می‌ماند خانواده‌ای بی‌سرپرست با انبوهی از مشکلات و سؤالات متعدد است که به واقع نمی‌داند باید از کدام مرجع پیگیر پاسخش باشد.

همانند شهید حسین میرزایی که هنوز مادرش نتوانسته به زیارت مزارش برود، هستند خانواده‌های دیگری که در حسرت دیدار سنگ مزار فرزندشان روزشماری می‌کنند. یا خانواده شهید سید ضیاء حسینی عنوان می‌داشتند مدتی از سرنوشت فرزندشان بی‌خبر بودند و یک روز به صورت اتفاقی دیگر پسرشان در یک هیئت مذهبی شاهد گرداندن تابوتی با نام شهید سید ضیاء حسینی می‌شود. پیگیر می‌شوند و می‌فهمند که عزیزشان چند روزی می‌شود در سوریه به شهادت رسیده و پیکرش نیز یک هفته است به ایران بازگشته اما هنوز خانواده‌اش را از شهادت سید ضیاء مطلع نکرده‌اند.

این کم‌لطفی‌ها در کنار سایر محدودیت‌ها و محرومیت‌ها، باعث می‌شود تا خانواده‌های غالباً کم‌توقع شهدای فاطمیون اقدام به گله و شکایت کنند و پیگیر حق و حقوق حداقلی خود شوند.

کاستی دیگری که برای شهدای فاطمیون پیش می‌آید، عدم توجه کافی مردم و گروه‌های فرهنگی خودجوش است. اگر پیگیری حق و حقوق خانواده این شهدا مربوط به مسئولان است، خود ما مردم که می‌توانیم با سرزدن به خانواده‌هایشان تسلی خاطر ولو کوچکی برای آنها باشیم.

اگر ایران را رأس قاعده جبهه مقاومت اسلامی بدانیم و خط مقدم را سوریه و عراق فرض کنیم، مجاهدین افغانستانی که سال‌هاست درگیر تروریست‌ها هستند و باصطلاح آب از سرشان گذشته است، فهیم‌ترین و شریف‌ترین مجاهدان این جبهه هستند که جان باارزش خود را فدای حفظ نظام اسلامی می‌کنند و با جان و تن خویش زهر حملات تروریست‌ها را می‌گیرند. ما اگر خود در طول هشت سال دفاع مقدس هزاران داغ عزیز دیده‌ایم، به حتم بهتر از هر ملت دیگری وضعیت کنونی شهدای فاطمیون و خانواده‌هایشان را درک می‌کنیم. لذا شایسته است بدون اینکه منتظر تحرک مسئولان باشیم، خودمان قدمی ولو کوچک برای رفع مظلومیت خانواده‌های شهدای فاطمیون برداریم.

وادی کتاب

معرفی کتاب «علی فرعون، تکاور کُرد»

آزاده‌ای که مفهوم اسارت را تغییر داد

■ احمد محمدتبریزی

مرحوم «علی نجفی» آزاده‌ای بود که پیش از شروع رسمی جنگ تحمیلی به اسارت نیروهای ارتش بعثی درآمد و ۱۱ سال در اسارت از او چهره‌ای مشهور در میان آزادگان ساخت. مرحوم ابوترابی در مورد وی گفته بود: «خدا می‌داند مردی پیدا نمی‌شود که مردانگی، رشادت و حریت «علی» را داشته باشد. خانواده و دوستان هم‌بندش باید به او افتخار کنند. علی کسی بود که در مقابل دشمن، نستوه، مقاوم، پایدار و ناسازگار بود و در مقابل دوستان و خانواده، مهربان و دلسوز. انقلاب ما او را فراموش نخواهد کرد...»

به گزارش «جوان» انتشارات پیام آزادگان با کتاب «علی فرعون، تکاور کرد» به زندگی این آزاده شجاع کرمانشاهی پرداخته است. شاید دیدن نام «علی فرعون» برای عنوان کتاب کمی عجیب به نظر برسد. مگر می‌شود به آزاده‌ای چنین خوشنام لقب فرعون داد؟

ماجرای گرفتن لقب فرعون به این آزاده شجاع جالب است. در اردوگاه موصل یک، یک افسر رقیق‌القلب عراقی که کمتر آزارش به اسرای ایرانی می‌رسید، فارسی را یاد گرفته بود. منتها کلمات را برعکس می‌گفت. به سبز می‌گفت قرمز، به ابرو می‌گفت سبیل و ده‌ها کلمه دیگر. وقتی اسرای ایرانی اردوگاه او را متوجه اشتباهش می‌کنند، می‌گوید علی که مثل فرعون است، این کلمات فارسی را یادم داده است. یک بار دیگر هم علی با سری تراشیده در لباس عربی، آزادگان را به یاد فرعون انداخت و پس از آن لقب فرعون برای علی ماندگار شد.

علی هیکل درشت و اندام ورزیده‌ای داشت. بسیاری از کارهای سنگین را به عهده می‌گرفت و تحت هر شرایطی به آزادگان روحیه می‌داد. علی نجفی با آن دست‌های پهن و اندام ورزیده‌ای که بعدها از تکاوران زبده گردان تکاوری مالک اشتر شد، به جای غرور و تکبر، با همه می‌جوشید و بی‌ریا بود. حاج آقا ابوترابی علی را دوست داشت و می‌گفت: «علی هیچ چیز از یک جوانمرد کم ندارد. کسی که در دست دشمن باشد و داوطلبانه به جای افراد ضعیف کتک بخورد اجر و پاداش بالایی دارد.» علی فرعون محبوب بچه‌ها بود و همه او را دوست داشتند.

داوطلب شدن برای کتک خوردن یا برداشتن دزدکی دارو از بیمارستان برای دیگر نیروها، از جمله کارهایی بود که علی برای آزاده‌ها انجام می‌داد. در کنار این کارها بسیار خوش مشرب بود و با بگو بخند نمی‌گذاشت روحیه اسرا پایین بیاید. در برگزاری مسابقات ورزشی در اردوگاه پیشقدم بود و هرجایی که حضور داشت حال و هوای آنجا تغییر می‌کرد. حاج آقا ابوترابی مشوق کارهای علی بود تا بچه‌ها را شاد کند.

علی هنگام اسارت ۱۸ سال بیشتر نداشت ولی در مواجهه با دوستان و دشمنان همچون مردی پخته و دنیادیده رفتار می‌کرد. دو بار هم در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۵ مسئول اتاق شد و مسئولیت ۱۵۰ نفر را بر عهده گرفت. در مدتی که مسئول آسایشگاه بود، هرگاه فرماندهان عراقی با او جلسه می‌گذاشتند و کلی تهدید می‌کردند علی با خیال راحت پیش بچه‌ها برمی‌گشت و خم به ابرو نمی‌آورد. بچه‌ها را از چیزی نمی‌ترساند و آنقدر آنها را می‌خنداند که همه خوشحال می‌شدند. هر زمانی که علی فرعون با عراقی‌ها جلسه داشت، آزادگان منتظر می‌ماندند تا شب یک دل سیر بخندند.

علی دانشگاه نرفته بود و در زندگی با انسان‌های جورواجور زیادی گشته بود اما خودش را طوری تربیت کرده بود که شیرمردی و جوانمردی در درونش موج می‌زد. سربازی مسیحی که در منطقه دچار آسیب‌دیدگی نخاعی شده بود، مثل فلج‌ها گوشه آسایشگاه می‌افتاد. وقتی علی نجفی فهمید او آسیب‌دیدگی نخاعی دارد، انقدر او را ورزش داد تا خوب شد و می‌توانست بلند شود و راه برود.

علی فرعون هیچ ادعایی نداشت که بچه حزب‌اللهی هستم یا قبل از انقلاب این کارها را کرده‌ام، اما بارها و بارها به خاطر بچه‌های حزب‌اللهی و مکتب و مذهب کتک خورد. پس از آزادی مثل دوران آزادگی همانطور جوانمرد، متواضع و بی‌غل و غش ماند. ۱۱ سال اسارتش را به رخ کسی نکشید. بعد از آزادی هم دنبال خدمت به آزادگان بود.

مرداد سال ۱۳۷۴ رودخانه سیمره پیکر درشت علی نجفی را در خود می‌گیرد و غرق می‌کند. علی می‌رود و مریم چهارساله و محسن ۱۹ روزه‌اش را تنها می‌گذارد. علی شوخ، خوشرو و خوش‌خنده آزادگان به رحمت خدا می‌رود و از او مشتی خاطرات خوش در ذهن دیگر آزادگان نقش می‌بندد. مردی که بزرگ بود و دنیا را کوچک می‌دید. حاج آقا ابوترابی در مراسم مرحوم نجفی چنین گفت: «کمتر کسی پیدا می‌شود که به اندازه علی نجفی ایثار داشته باشد.»

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۵۲۲۹

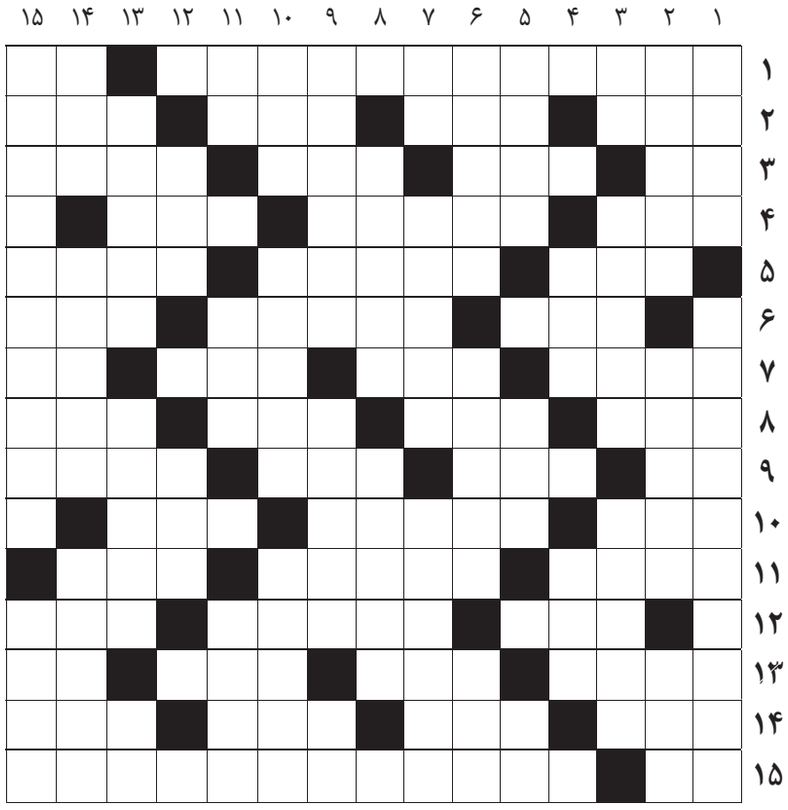

از راست به چپ

■ ۱-مشهورترین شاعر زن ایرانی – دنباله رو سوزن ■ ۲-جراحت صورت-از صورت‌های فلکی-میدانی قدیمی در پایتخت-پرچم ■ ۳- پهلوان-شهری در استان فارس- خبرگزاری اسپانیا-بوستان ■ ۴-پاک و پارسا-بیماری تورم و تشنج گلو-نقره ■ ۵-کیف ورزشی-آبگیر-لباس ■ ۶- حیوان عسل‌دوست-از خلبانان شهید-دوری یاران ■ ۷-فتنه انگیز-غلاف عینک-لیز و لغزنده- رود آرام ■ ۸-دام-نابینا-شهر مقدس عربستان-ماه گرفتگی ■ ۹-مادر-شرم-گودال-دوم ■ ۱۰-پول زور-ستیز و ناراحتی- مخزن سوخت اتومبیل ■ ۱۱-روانه شدن-جهنم-طناب ■ ۱۲-جهت و لحاظ- مرکزیت-تنها و یگانه ■ ۱۳-نحوه چینش اسباب زندگی-عصبی و ناراحت-اقبال-شالوده ■ ۱۴-پایتخت یونان- گوسفند قربانی که به مکه برند- رشته و مجموعه- دو مصراع از شعر ■ ۱۵-اثر رطوبت-از ارگان های حمایتی کشور که در جهت گسترش خدمات توانبخشی و بازپروری فعالیت می‌کند

از بالا به پایین

■ ۱-یار دوشاخه- از گیاهان روغنی ■ ۲-آرام و راحت-سنگ بسیار گرانبها-پنهان و پوشیدگی ■ ۳-قوزه پنبه-سلول-نام دیگر آمودریا ■ ۴-رنگ میان سرخ و زرد-پول ترکیه ■ ۵-باطل کننده هر چیز-انباشته و محکم-ضربه سر در فوتبال ■ ۶ -دربند بودن-مقدار پارچه موردنظر-پروردگار ■ ۷-شمردن-مجبور کردن کسی-نام گیاهی و نوعی شربت به همین نام ■ ۸-شیوه و روش-از جزایر استان هرمزگان ■ ۹-تعمیرکننده بدنه خودرو-دستگاه-دشنام ■ ۱۰- وسیله درودگری-ایوان خانه-پرنده ای وحشی و حلال گوشت ■ ۱۱-مکر ناتمام-پاک و پاکیزه-کمین ■ ۱۲-ساعت اوج مصرف-خون ■ ۱۳-از حواس پنجگانه- مسافرکش شهری-کافی ■ ۱۴-از سوره های کتاب هدایت-نیروی باطنی که خوب را از بد تشخیص می دهد-جراحت و آزردگی ■ ۱۵-کنایه از فرد بیچاره و بدبخت-موجودیت

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

		۲			۹		۷	
					۲		۶	
		۸					۹	
۴			۱	۸		۵		
۳	۷					۴		
	۱		۶			۷		
			۹	۵				
	۶							۱
	۸			۷				۳

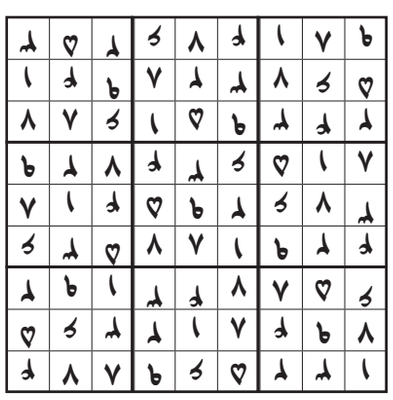

جدول کلمات متقاطع
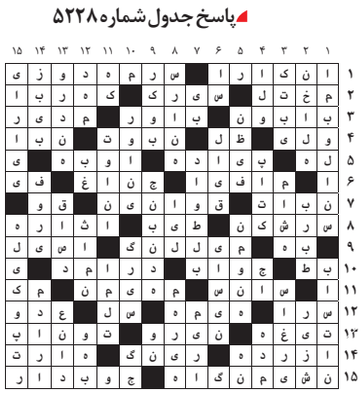
پاسخ جدول شماره ۵۲۲۸